بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

ابتدا لازم است که بازگشتی به ادله حرمت کذب داشته باشیم و بعدازآن به ادامه مباحث ذیل کذب خواهیم پرداخت. همان‌طور که ملاحظه فرمودید در ادله­ای که مطرح نمودیم، ابتدا به دلیل عقلی اشاره کردیم و بعدازآن دلیل کتاب را به‌صورت خیلی سریع و اشاره­ای و خیلی کلی بیان نمودیم و به ادله روایی رسیدیم که مفصل­تر موردبحث قرار گرفت. در مورد کتاب و آیات شریفه قرآن به این دلیل سریع عبور کردیم که تصور بسیاری بر این است که در آیات شریفه ولو به‌صورت متعدد بحث کذب و صدق مطرح شده است، اما یک اطلاقی در آن‌ها وجود دارد که غالباً همان افتراء و کذب علی الله، یا علی المؤمنین و امثال این‌ها است و این که یک آیه­ای به اطلاق مفید حرمت کذب باشد، محل تردید بود و غالب آنچه به آن تمسک شده هم قابل اشکال بود، لذا ازاین‌جهت نخواستیم واردش شویم. اگرچه فی حدّ نفسه ارزش بحث هم داشت و اگر هم وارد بحثش می­شدیم، حتماً نکات خوبی ولو غیر فقهی در آن‌ها بود.

# تکمله­ای بر مباحث پیشین

در مراجعه­ای که به مباحث سابق داشتیم دیدیم که در یکی از این آیات ولو کلمه کذب نیست، ولی با تفسیری که از آن به عمل آمده دارای اطلاق هست و ازاین‌جهت یک اشاره­ای به این آیه شریفه می­کنیم. این آیه شریفه که در بحث غنا و غیبت و در چهار، پنج جا موردبحث قرار گرفت و در بحث غنا نیز مفصل حدود پانزده مطلب در ذیل این آیه، یا بیش از پانزده مطلب در ذیل آن عرض کردیم. این آیه شریفه همان آیه­ای است که می­فرماید: «**فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِن الأوصانِ وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ».** این بحث در همان آیات دلیل دوم قرار می­گیرد که ما از آن عبور کردیم و در حقیقت یک تکمله و استدراکی بر گذشته است. بعید نیست که این آیه دارای اطلاقی باشد و کذب را هم در بربگیرد. ازآنجاکه نمی­خواهیم وارد مباحث بسیار مفصل ذیل این آیه شویم که در گذشته این مباحث را در بحث غیبت و چند جا از غنا بررسی کردیم، پس فقط به همین نکته اکتفا می­کنیم که این «**وَاجتنبُوا قولَ الزُّور**» شامل کذب هم می­شود.

## کیفیت دلالت آیه بر حرمت کذب

کیفیت دلالت این آیه بر کذب همان‌گونه که قبلاً گفته شد این است که «زور» به معنای «مایل عن الحق» است.

## بیانات پیرامون «زور»

**بیان اول**: مرحوم آقای تبریزی در مورد «زور» می­فرمودند زور؛ یعنی باطل و باطل هم؛ یعنی غیر مطابق با واقع و قول غیر مطابق با واقع هم؛ یعنی کذب. بنا بر این بیان، این آیه بحث کذب را مطرح می­کند.

**بیان دوم:** اقوال دیگری هم در این میان وجود دارد که «مایل عن الحق» است، مثل غیبت. غیبت هم «مایل عن الحق» است ولو کذب نباشد، البته روایاتی هم تعبداً مطرح شد که شامل غنا می­شدند، آن یک تعبد در روایات بود و ما همان‌جا نظر دوم را دادیم و گفتیم که زور به معنای «مایل عن الحق» است و «مایل عن الحق» اختصاص به کذب ندارد.

این نظر دومی بود که آنجا ارائه شد.

## **نتیجه**

درهرصورت، چه نظر اول را بگیریم، چه نظر دوم، آنچه مسلم است این است که قدر متیقن در اینجا همان «کلام غیر مطابق با واقع» است و کلام کذب هست که مطابق با واقع نیست و همان‌جا هم عرض کردیم که ظاهر این آیه هم کیفیت صوت و قول نیست، بلکه محتوا است؛ یعنی قولی که محتوای آن زور است «مایل عن الحق» است و باطل است و چه تفسیر اول را بگوییم، چه تفسیر دوم، قدر متیقن شامل کذب می­شود و کذب، قولی است که منطبق با واقع نبوده و برخلاف واقع هم هست. نتیجه آنکه این آیه شامل بحث کذب هم می­شود.

# ادامه تکمله مباحث پیشین

گفتیم که قول اختصاص به قول لفظی ندارد و به شمول لفظی، یا الغاء خصوصیت شامل کتابت و اشاره و امثال این‌ها هم می­شود. حدود پانزده بحث هم مطرح شد که در حال حاضر چند مورد را سریع ذکر می­کنم. گفتیم «إجتنِبُوا» ولو ظاهر امر دارد ولی نهی است و ظهورش هم در حرمت خیلی واضح است و این یکی از نکاتی است که آنجا عرض کردیم. یک علت شمولی که گفتیم این بود که باید بر خود مورد که تسمیه به اسم «أوثان در ذباحه» است منطبق شود و ازاین‌جهت می­گفتیم که قول زور فقط باطل و قول کذب نیست، ولی قطعاً کذب را هم می­گیرد. این‌ها مطالبی بود که آنجا عرض کردیم، البته این را داریم استدراک می­کنیم که این آیه شریفه «إجتنبُوا الرِّجس ...» شامل کذب هم می­شود، حتی اگر مثل مرحوم آقای تبریزی که قائل است که آیه مختص کذب است، نباشیم و طبق نظر ما بگوییم که اعم از کذب است، ولی آیه به جهت اطلاقی که دارد، باز شامل کذب می­شود؛ بنابراین همان‌طور که در روایات مثلاً روایت «**الکذبُ شرٌّ مِن الشراب**» که گفتیم صحیح است سنداً و تام است دلالتاً و اطلاقاً و از مطلقات بود در باب کذب، در آیات هم این آیه «**و اجتنبُوا الرِّجسَ مِن الأوثان و اجتنبُوا قولَ الزُّور**»، این «و اجتنبُوا قولَ الزُّور» از آیاتی است که مطلق است و شامل کذب هم می­شود و به‌طور مطلق هم دارد کذب را تحریم می­کند و نیز از ارتکاب آن نهی می­کند، پس همان‌طور که در روایات اطلاق داشتیم، در آیات هم داریم، اگرچه مطلق در روایات زیاد نبود که هم سند تام باشد و هم مطلق باشد و دلالت بر حرمت کند. برخلاف بزرگانی که در اینجا خیلی سریع عبور کردند و فرمودند که ما در آیات مطلقی نداریم به نظر می­آید این آیه بتواند حداقل از مطلقات تحریم کذب به شمار بیاید، البته آیه «**و الذینَ لا یَشهدُونَ الزُّور**» هم پیش­تر مطرح شد که احتمالاً اطلاق نداشت و ما هم اطلاق آن را نفی کردیم، ولی آیه «اجتنبُوا قولَ الزُّور» اطلاق دارد. این مطالب استدراک و تکمله­ای نسبت به ادله حرمت کذب بود که از آن می­گذریم؛ بنابراین در دلیل عقلی اطلاقی نداشتیم، ولی در آیات حداقل این آیه نسبت به حرمت کذب اطلاق دارد و بین هشتاد، نود روایتی هم که بیان شد، بعضی روایات اطلاق داشتند، مثل روایت «الکذبُ شرٌّ من الشراب».

# مطلب ششم: عدم دخالت قصد در کذب

آنچه در مطلب ششم می­خواهیم عرض کنیم، تحلیل­های فلسفی منطقی را که از کذب بیان کردیم، نفی نمی­کند، اما از یک نگاه فقهی تغییری در آن‌ها می­دهد که در بحث­های بعد هم مؤثر است. مطلب ششم این است که قصد در کذب دخالت دارد، یا ندارد؟

 به این سوال می­توان دو گونه جواب داد:

## جواب اول

طبق آن تحلیلی که شما از بحث کذب انجام دادید و در برابر نظر تفتازانی و نظام و جاحظ و آقای خویی بود، ممکن است کسی پاسخ دهد که کذب قائم به جمله خبریه است، با قطع‌نظر از اعتقاد و اراده و امثال این‌ها، از حیث مطابقت و عدم مطابقت و مطابَق هم واقع و نفس الامر به معنای عام است و دلالت هم تابع اراده نیست؛ بنابراین طبق تحلیل­های گذشته که ارائه شد ـ که بخشی از این تحلیل­ها مربوط به معانی بیان بود و بخشی هم در منطق و در فلسفه ـ قوام صدق و کذب این است که این جمله ولو از غیرانسانی هم صادر شود و به‌طور اتفاقی این صوت و اصوات و این جمله شنیده شود و ایجاد شود، ذاتش این است که یا مطابق با واقع و نفس الامر است یا نیست. اگر مطابق باشد، می­شود صدق و اگر مطابق نباشد می­شود کذب. با این تحلیل که قوام صدق و کذب و مطابقت و عدم مطابقت با واقع به همان جمله خبریه و حکم به معنای اسم مصدری قائم به جمله خبریه است آن نسبت تامه که خبر می­سازد و جمله‌ساز است، دیگر قصد در اینجا دخالت ندارد که کسی قصد کند یا نکند و چطوری قصد کند که قصدش هماهنگ با این باشد، یا نباشد، این‌ها اصلاً دخالت ندارد.

لازمه بحث­های قبلی این است و لذا حرف تفتازانی و حرف آقای خویی (رحمة‌الله‌علیه) قبول نشد.

صدق و کذب اولاً و بالذات وصف جمله است و اگر شخص و متکلم هم موصوف به صدق و کذب می­شود و صادق و کاذب می­شود، از حیث این است که این جمله از او صادر شده است و لذا باید با علم و آگاهی این جمله را بگوید؛ چون اگر با علم و آگاهی نباشد، تکلیف هم وجود ندارد، اما قصد هماهنگی با این وجهی ندارد. طبق این تعاریفی که گفته شد، این یک پاسخی است که ابتدائاً ممکن است به این سوال داده شود که تا حد زیادی هم با آن ترتیبات سابق به ظاهر توافق و تلائم دارد.

### ثمره جواب اول

ثمره این بحث در توریه و امثال آن ظاهر می­شود، به این صورت که گاهی جمله­ای می­گوید که قصد او مطابق با همین جمله هم است، ولی گاهی قصد او مطابق با این نیست، بلکه چیز دیگری را اراده کرده است، ولو این که ظاهر جمله این است و او قصد حکایت ندارد.

## جمع‌بندی

طبق مباحث قبلی پاسخ اول به این سوال این است که در اینجا آن قصد حکایتی که هماهنگ با جمله و ظاهر جمله است، مقوم صدق و کذب نیست و همین‌که توجه دارد که این معنا را می­دهد و دیگران هم از این معنا این افاده می­کنند، همین کذب است ولو او قصدش طور دیگری باشد؛ بنابراین قصد مقوم بحث صدق و کذب نیست و به‌عبارت‌دیگر صدق و کذب از عناوین قصدیه نیستند و بر اساس بحث قبلی این‌طور جواب داده می­شود.

## **جواب دوم**

جواب دوم این است که صدق و کذب را دو گونه می­توان معنا و تفسیر کرد. در اینجا به هر یک از دو تفسیر اشاره می­کنیم.

### تفسیر اول

صدق و کذب خبری، به همان تشکیلاتی که تابه‌حال می­گفتیم. صدق و کذب خبری؛ یعنی این جمله از هرکسی، در هر جایی، با هر قصدی صادر بشود یا نه این جمله خبریه خودش یک ظهوری دارد که گاهی منطبق بر واقع هست و گاهی منطبق بر واقع نیست، اگر منطبق بر واقع باشد، این خبرٌ صادقٌ اگر منطبق نباشد، خبرٌ کاذبٌ، اما اینکه این گفته چه قصدی دارد، آیا او قصد ظاهر این را کرده، یا قصد غیر ظاهر را، این‌ها امور درونی شخص است که در صدق و کذب خبر دخالت ندارد. این یک نوع معنا و تفسیر است.

### تفسیر دوم

صدق و کذب مخبری. معنای آن این است که این صدق و کذب با یک حیث و اعتبار دیگر است و ممکن است به دو حیث و اعتبار حمل شود. در صدق و کذب مخبری با اعتبار و حیث دوم و جدید قصد هم دخالت پیدا کند. وقتی می­گوییم این صادقٌ یا کاذبٌ، این جمله خودش یک ظرفیتی و ظهوری دارد که یا مطابق واقع هست، یا نیست، ولی وقتی این صدق را به مخبر نسبت می­دهیم و می­گوییم او صادق است، یا کاذب است که قصد او را هم به حساب بیاوریم، در این صورت اگر در جایی جمله کاذب باشد، ولی گوینده قصد حکایت آن ظاهر را ندارد ـ همانی که در توریه گفته می­شود ـ ولو جمله کاذب است، اما چون او قصد و اراده کذب را ندارد نمی­توانیم کذب را به او نسبت دهیم و اگر جمله صادقه باشد، ولی او قصد این را نکرده است، صدق را نمی­توان به او نسبت داد؛ زیرا ملاک در صدق و کذب مخبری همان ترکیب نظری است که جاحظ داشت.

## جمع‌بندی

در صدق و کذب مخبری وقتی می­خواهیم این صدق و کذب را به شخص نسبت دهیم، این جمله باید آن معنا را داشته باشد و قصد او هم مطابق با او باشد. وقتی جمله صادق می­شود که این جمله یک ظرفیت و ظهور مطابق با واقع را داشته باشد و او هم قصد کرده باشد. اگر جمله با واقع تطابق داشت، ولی او قصد نکرده بود، اینجا صدق را به او نسبت نمی­دهیم و ملاک این که این کذب شد، یا صدق شد این است که در این میان روی قصد هم حساب کنیم. در توریه هم همین است ظاهرش همان است که می­گوید: «او در خانه نیست»، ولی قصد گوینده چیز دیگری است که جمله با این ظهور سازگار نیست، پس این جمله اگر با قطع‌نظر گوینده، کذب خبری است؛ چون جمله یک ظهوری دارد و آن ظهور با آن واقع منطبق نیست، ولی این جمله به دلیل این که قصد گوینده به آن تعلق نگرفته است، کذب مخبری نیست، وقتی می­شود این صدق و کذب را به گوینده نسبت داد و آن اصطلاح دوم را آورد که این شخص قصد و اراده­ای هماهنگ با این ظهور داشته باشد، در این صورت می‌شود این را به او نسبت داد، ولی اگر قصد نکرده است، دیگر این را نمی­شود به او نسبت داد. در جایی که خلاف ظاهری را اراده کرده است و اراده او مطابق با این ظهور نیست، بحث توریه مطرح می­شود، پس ما یک صدق و کذب خبری داریم و یک صدق و کذب مخبری. صدق و کذب خبری اصلاً ربطی به این ندارد که چه کسی بگوید، کجا بگوید، قصدش چه باشد، یا نباشد. در این صورت جمله یا صادقٌ، یا کاذبٌ است ولو با یک ابزاری ایجاد شود، یا با زلزله­ای جمله یا صوتی ایجاد شود، این جمله خبریه معنا دارد و این یا صادق است یا کاذب، یا کسی در خواب این جمله از او صادر شود، این صدق و کذب خبری است و این همان چیزی است که ما سابق می­گفتیم و می­گفتیم صدق و کذب خبری وابسته به هیچ چیز دیگری نیست و حتماً هم این اصطلاح درست است و صادق است اما وقتی می­خواهیم این صدق و کذب را به مخبر نسبت بدهیم این یک اصطلاح دیگری است و این نیاز به این دارد که یک نوع قصدی هم با این ظاهر هماهنگ باشد والا اگر قصد آن شخص با ظاهر این جمله هماهنگ نباشد، بلکه قصد به یک مفهوم غیر ظاهری تعلق گرفته باشد، اینجا این جمله به لحاظ ظهور خودش به اعتبار خبری کاذب است، ولی همین جمله به اعتبار آن قصدی که به آن تعلق گرفته از حیث مخبری صادق است.

# ثمره بحث

در باب توریه در بعضی روایات داریم که صدق و کذب را، هر دو را در توریه جمع کرده است. بحث زیادی هم در این مورد شده است که این یعنی چه بالاخره یا صدق است، یا کذب است. چگونه ممکن است که هم کذب و هم صدق در آن جمع شود. شاید علت آن همین باشد که به دو اعتبار است.

## واسطه در صدق و کذب خبری و مخبری

در صدق و کذب خبری واسطه ندارد. هر جمله ـ با قطع‌نظر از این که در خواب گفته می­شود، یا ضبط صوت آن را تولید می­کند، ارادی و قصدی باشد، یا نباشد ـ لا واسطه است؛ یعنی جمله خبریه یا صدق است، یا کذب است و واسطه هم ندارد اما در صدق و کذب مخبری واسطه فرض می­شود؛ یعنی انتفاء آن قصد فرض می­شود، مثلاً جمله­ای که فرد در خواب می­گوید و قصدی ندارد. شاید حل اختلافات تفتازانی و جاحظ و مشهور هم به همین باشد که در اینجا دو اصطلاح و دو معنا است که با هم تفاوت دارد.

## جمع‌بندی

وقتی جملات و بافت و ساخت آن‌ها و قرائن و ظهورات را می­بینیم که این جمله بدون قرینه ظهور در این دارد، این ظهور هم یا با واقع مطابق هست، یا مطابق نیست با قرینه ظهور دیگری می­یابد، حالا یا مطابق است، یا نیست، یا صدق است، یا کذب است، واسطه هم ندارد و طبق قانون است. این می­شود مصطلَحُ الاول الصدقُ و الکذبُ الخبریا و الصدقُ و الکذبُ الخبری، لا واسطةً بینَهما و غیرَ متقوّمٍ بالقصد الحکایة سواءٌ صَدرَ من الافظِ القاصد أو من المُغما علیه أی من النائِم أو من غیرِ الانسان. این جمله إما صادقٌ أو کاذبٌ، صادق و کاذبی که به جمله نسبت می­دهیم این اصطلاح اول شد، اما یک اصطلاح دومی هم داریم که می­خواهیم این را نسبت دهیم به شخص و برای شخص مشتق درست کنیم و بگوییم این شخص صادقٌ أو کاذبٌ. وقتی انتساب به شخص پیدا کند، آن‌وقت بعید نیست که حرف جاحظ درست باشد؛ زیرا در اینجا به نحوی اعتقاد هم می­بینیم. اعتقادی که ما در اینجا می­گوییم اعتقاد قلبی نیست، بلکه منظور قصد حکایت است در مقام اراده استعمالی. صدق و کذب خبری و مخبری انسان را به یاد بحث وثوق خبری و مخبری می­اندازد. ملاک ما در بحث­های رجالی وثوق خبری یا مخبری است. وثوق مخبری؛ یعنی شخص ثقه باشد و وثوق خبری؛ یعنی به این خبر می­شود اعتماد کرد ولو مخبر موثوقٌ به نباشد. در اینجا هم یک صدق خبری داریم که مستقیم به جمله نسبت داده می­شود و هیچ چیز دیگری در آن دخیل نیست، نه‌تنها قصد هماهنگی با این دخیل نیست، بلکه اگر قصد هم نباشد همین است، مثلاً اگر خواب باشد هم باز این یا صادقٌ یا کاذبٌ مطرح می­شود و لذا در اینجا عنوان قصدی نیست، اما صدق و کذب به اصطلاح دوم می­شود. عنوان قصدی ذاتش قصد است و واسطه هم دارد؛ یعنی جاهایی هم هست که هیچ‌کدام از این‌ها نیست، مثل‌اینکه قصدی با این نباشد.

# تکمله استدلالات قبلی

به نظر می­آید آن استدلالاتی که پیش‌ازاین می­آوردیم که ملاک، این جمله است و بقیه همه امور زائد است، آن‌ها همه بحث جمله و خبر بود بما هو خبر، با قطع‌نظر از این که از کجا بیاید و چگونه صادر شود و با قصد هماهنگ باشد، یا نباشد. آن هم می­گفتیم عقل هم می­گوید این جمله لا واسطةً بین، یا مطابقٌ للواقع أو غیر مطابقٍ للواقع، ولی وقتی می­خواهیم شخص را موصوف کنیم به صادق یا کاذب بلافاصله دستگاه عوض می­شود، به این صورت که باید یک جمله­ای باشد و این جمله هم تاب و تحمل داشته باشد که مثلاً با قصد او این‌طور نمی­شود. به این بیان که جمله بگوید «السماءُ تحتَنا»، بگوید اراده من این است که «السماءُ فوقَنا» همین ظرفیت و تحمل باید در جمله باشد که با آن قصد هماهنگ باشد، ولی شرطش این نیست که از نظر ظهوری منطبق باشد و لذا وقتی می­خواهیم این جمله را به او نسبت دهیم و بگوییم او صادق است، باید ببینیم که قصد او چگونه است آیا قصد او مطابق با این هست یا نیست.

# جمع‌بندی

گفتیم ظهور آنجا ملاک است و این ظهور اگر با خارج مطابق نباشد، این کذب است حداکثرش این‌طور است، ولی وقتی می­خواهیم جمله را به گوینده نسبت دهیم، اگر او قصد این را ندارد، نمی­شود به او نسبت داد و بعید نیست که نظر دوم مبتنی بر این باشد است که دو اصطلاح در صدق و کذب است، یک اصطلاح مربوط به خبر است و اصطلاح دیگر مربوط به مخبر.

**سوال:** در مورد حیواناتی که تقلید صدا می­کنند، این مسائل هم مطرح می­شود**؟**

**جواب:** اگر از یک حیوانی مثل طوطی به‌طور اتفاقی چیزی صادر شود که اصلاً نمی­فهمد، گفته می­شود حرف این طوطی درست و مطابق با واقع است، با اینکه اصلاً نمی‌فهمد، مثلاً طوطی بگوید «آسمان بالای سر ماست»، در اینجا صدق و کذب مخبری اصلاً معنا ندارد، ولی به لحاظ خبر، صادق است؛ زیرا این جمله با واقع مطابق است و این بنا بر این است که دلالت تابع اراده نیست. اگر قائل به نظر کسی مثل آقای خویی (رحمة‌الله‌علیه) و دیگران باشیم در تبعیت دلالت از اراده، جواب همین است که از اول تا الان گفتیم، ولی ما می­گوییم که اینجا دو اصطلاح صدق و کذب خبری و مخبری مطرح است.

# تطبیق در روایات

اکنون می­خواهیم ببینیم وقتی در روایات گفته می­شود صدق و کذب، آن معنای اول (کذب خبری) مراد است یا معنای دوم (کذب مخبری).

وقتی روایت می­گوید: «الکذبُ شرٌّ من الشراب»، یا «إجتنبُوا قولَ الزُّور» آیا مقصود از کذب در این‌ها صدق و کذب خبری است؟ با قطع‌نظر از اینکه او چه چیزی قصد کند، البته علم باید داشته باشد تا تکلیف داشته باشد. همین‌که توجه دارد که دیگران ازآنچه از او صادر می­شود این را می­فهمند، همین صدق و کذب خبری که از او صادر می­شود ولو قصد او مطابق با این نیست، همین ملاک صدق و کذب در روایات است؟ یعنی ملاک در روایات همان صدق و کذب خبری بالمعنی الاول است و همین‌که یک انسانی تتبع به این جمله کرد، این می­شود صدق ولو این که او قصد حکایت این را ندارد، بلکه قصد خلاف این را دارد، این معنا در روایات مراد است یا کذب مخبری؟

# نظر استاد (حفظه الله)

موضوع کذب بنا بر اصطلاح دوم مخبری است، مانند: «فاجتنبُوا قولَ الزُّور»، یا «الکذبُ شرٌّ من الشراب» و «الکذبُ هو خرابُ الایمان» و «اجتنبُوا الکذب» در تمام این‌ها مقصود همان اصطلاح دوم است صدق و کذب مخبری است که متقوم به قصد حکایت هست، به حیثی که اگر قصد حکایت ظاهر را ندارد، آن معنایی را که از آن برداشت می­شود، ندارد و لذا دیگر نمی­شود بگوییم این کاذب است ولو حالا نگویید هم صادق است، ولی نمی­شود گفت کاذب است. در این صورت یا می­گوییم نه صادق است، نه کاذب است، یا می­گوییم صادق است، ولی موضوع کذب بنا بر احتمال دوم مخبری است.

# دلایل استاد (حفظه الله)

گفتیم آیا موضوع در روایات تحریم کذب، کذب خبری است تا شامل توریه و مثل آن هم بشود، یا مخبری است؟ از اطلاقات روایات می­شود گفت که خبری است، منتهی با یک مقیداتی آن را خارج کردیم. ظاهر ادله «اجتنبُوا قول الزُّور» و «الکذبُ شرٌّ من الشراب» و مانند این‌ها، معنای دوم؛ یعنی کذب مخبری است. ظاهر این روایات آنجایی که شخص قصدی هماهنگ با این جمله غیر مطابق با واقع را دارد، هدف‌گیری می­کند؛ زیرا اولاً: ظهور عرفی آن همین است. ثانیاً: اگر هم در این تردید داشته باشیم، این قدر متیقن از این دو معنا است؛ زیرا کذب خبری با کذب مخبری دو معنا هستند که یکی عام و دیگری خاص است، قدر متیقن آن هم کذب مخبری است؛ یعنی آنجا که جمله به ظاهر خلاف است، قصد هم همراه این جمله است، اما اگر قصد همراه این جمله نباشد، این را دیگر در برنمی‌گیرد. این همان قاعده­ای است که می­گفتیم اینجا دو تا معنای عام و خاص داریم و کذب مخبری أخص از کذب خبری است، یا می­گوییم ظاهر در اینجا کذب مخبری است و إما أن نَشُک و نَتردّد بینَ المعنین و نأخُذ بالمعنی المتیقَّن، قدر متیقن را می­گیریم که معنای متیقن همان کذب مخبری است؛ یعنی در جایی است که این جمله ذاتش با واقع مطابق نیست و ظهورش مطابق واقع نیست و قصد او هم به همین تعلق گرفته است، این قدر متیقن است.

# کذب در عرف

در عرف هم همین دو معنا از کذب وجود دارد: کذب خبری و کذب مخبری که یکی اعم (خبری) و دیگری اخص (مخبری) است، در اینجا هم ظاهر همان معنای اخص است و اگر شک بکنیم قدر متیقن را می­گیریم؛ یعنی وقتی مشترک لفظی مردد می­شود، باید معنایی را بگیریم که قدر متیقن است.